

این سیستم دادرسی است که موجب گندی میشود نه وکیل یا قاضی

«ما اینجا همیشه به هم تعارف میکنیم من تعارف‌ها را کنار میگذارم، دادگستری کند است بنده و وزیر دادگستری هر دو معتقدیم که کار ما، کند است ولی انتظار من از شما اینست که شما کندترش نکنید.»

«چون همه ما ایراد میگیریم راه حل آن کو؟ با خود شماست که راه حل‌ها، را پیدا کنید اصولاً تصور اجتماعی بدون دادگستری که قادر به تأمین عدالت و استقرار آن در جامعه باشد امکان‌پذیر نیست شما که با تمام این قوانین سروکار دارید بیایید و معایب آنرا بگویید هیچکس نگفته که شما نمیتوانید نظر بهتری از نظر من داشته باشید.»

از بیانات جناب آقای نخست‌وزیر در جشن بیست و دومین سال استقلال کانون وکلای دادگستری.

جناب آقای نخست‌وزیر امسال مانند اغلب سالهای نخست‌وزیری خویش روز هفتم اسفندماه ۱۳۵۲ بر سر وکلای دادگستری منت گذاشته و به جشن استقلال کانون ما تشریف فرما شدند. جناب آقای نخست‌وزیر امسال مفصل‌تر از همیشه و مستدل‌تر و اگر بهتر بگویم انتقادآمیزتر از گذشته سخنرانی خود را پی‌ریزی و ایراد کردند. نگارنده از آنچه جناب ایشان انتقاد کرده‌اند بیشتر خوشحال شدم به همین جهت از بیانات ایشان آنچه انتقادآمیز بود برای سرلوحه مقاله برگزیدم. با قبول این انتقادات نگارنده اجازه میخواهد که سهم مداخله و سهم مسئولیت

جامعه وکالت را در کار عظیم و مهم اجرای عدالت که بحق نحوه انجام آن در حال حاضر، متأسفانه، بشدت انتقادآمیز است تعیین کند.

سهام مداخله و سهم مسؤلیت وکلاء در کند بودن کار دادگستری از دو نظر یا در دو جهت میتواند مورد توجه و دقت قرار گیرد. نخست از جنبه تئوریک یعنی تهیه و تنظیم قوانین. دوم تفسیر و تطبیق این قوانین با مورد و باصطلاح قضاوت و دادرسی.

بنظر اینجانب تنظیم فهرست و لیستی از مجموع مداخله و مسؤلیت‌هایی که بخلط یا بصحیح بپای وکلاء میگذارند در این مقاله نه مقدور است و نه مناسب. مقدور نیست بآنجهت که اینموضوع با توجه بسوابق تاریخی آن باندازه یک کتاب وقت و فرصت و مطالعه لازم دارد و این امر با ظرفیت و گنجایش یک مقاله درست درنمیاید.

مناسب نیست باین سبب که هدف از تحریر این یادداشت‌ها بیان درد و توضیح و تشریح آن سپس پیشنهادهای درمان میباشند نه پاسخگویی بایرادات بنابراین با اجازه خوانندگان عزیز با ذکر مقدمه بسیار بسیار مختصری از سهم مداخله و سهم مسؤلیت باصل درد و درمان آن که عبارت از «تغییر سیستم دادرسی» است میپردازد.

اول - سهم مداخله وکلاء - در سال ۱۳۳۷ ضمن اصلاحات چندی در قانون آئین دادرسی کیفری مقنن به وزارت دادگستری اجازه میدهد که برای تکمیل دادگاه جنائی از وکلای پایه یک دادگستری در صورت عدم کفایت قضات استان و شهرستان استفاده کند و برای هر حوزه صورت وکلائی را که آن وزارت مقتضی بداند در اول هر سال تعیین و به رئیس کل دادگاه استان معرفی نماید.

اکنون از عمر این قانون بیش از ۱۵ سال میگذرد و بنا به اطلاعی که ما داریم در بسیاری موارد دادگاههای جنائی استانهای کشور بعلت نبودن قاضی تشکیل نگردیده ولی در ظرف ۱۵ سال حتی یک مورد دیوان جنائی باعضویت وکیل دادگستری در سمت دادرس تشکیل نشده است.

تجربه نشان داده که هر وقت وکلاء را برای امری دعوت کرده‌اند و یا در مسیر کار اجتماعی اعم از بزرگ یا کوچک بطور اتفاقی قرار گرفته‌اند از صمیم دل کار کرده‌اند و آنچه برایشان ممکن بوده انجام داده‌اند.

در سال ۱۳۳۹ یکی از وکلاء به وزارت دادگستری مبعوث شد و از حسن تصادف چندتن از وکلاء هم در مجلس شورایملی و سنا به‌عضویت کمیسیون قوانین دادگستری انتخاب شدند. قوانینی که در این دوره تصویب شده مثل قانون مسؤلیت مدنی - قانون شورای دولتی - قانون تملک آپارتمان - قانون مالک و مستاجر و غیره از قوانین مورد نیاز و خوب و درجهت مصالح عموم بوده است.

مورد دیگری عرض کنم ضمن ماده ۶ قانون حمایت خانواده به دادگاه اجازه داده شده که اختلاف زوجین را به داور احاله کند از این ماده دادگاهها به مقیاس وسیع استفاده میکنند. داور محل رجوع این دادگاهها بیشتر وکلای دادگستری هستند

و بنحو مطلوب موجب تسریع امر و رضایت طرفین اختلاف را فراهم میسازند.
دوم - سهم مسئولیت و کلام - در کشور ما امر قضاوت بطور یکجا در دست
جامعه قضاات است و کلام نه با تغییر عنوان وکالت بقضاوت و نه با هیچ تغییر
وضع و موقعیت دیگر در آن مداخله ندارند ولی بعکس جامعه وکالت گاه و بیگاه
از وجود قضاات بازنشسته و یا مستعفی و آماده بخدمت مستفید میشود.
پس وقتی وکیل در کار انتخاب قاضی و تشکیل دادگاه و اتخاذ تصمیم قاضی
مطلقاً مداخله‌ای ندارد طبیعتاً نباید سهمی از مسئولیت «کنند بودن» کار این محاکم
متوجه او باشد.

ماده ۶۹ مکرر قانون آیین دادرسی تمام وقایع و حوادث طبیعی و قهری
را که ممکن است برای وکیل روی دهد و موجب عدم حضور او گردد پیش‌بینی و برای
هر قسمت حکمی انشاء کرده و دایره رسیدگی را چنان محدود و بسته است که برای
هر دعوائی در تمام ادوار رسیدگی فقط یک نوبت ممکن است به علت بیماری وکیل
جلسه تجدید گردد. بنا براین کند بودن کار دادگستری و اطاله رسیدگی بهیچوجه
ارتباطی با وکلام ندارد.

این توضیح را عرض کنم که دفاع از وکلام باین معنی نیست که خدای نکرده
موجب کندگی کار آقایان قضاات باشند نه بهیچوجه چنین نیست. اینجانب و هیچیک از
وکلام چنین عقیده‌ای نداریم و لذا این سؤال پیش می‌آید که در این صورت علت
تاخیر در نتیجه که به‌کندی کار معروف شده چیست؟ و مسؤل آن کیست؟
به نظر نگارنده آنچه در لباس کندبودن جلوه میکند عبارت از هجوم کار به
دادگستری است که طبعاً سبب تاخیر در نتیجه میشود و این تاخیر در نتیجه است که
در ذهن بصورت کند بودن جلوه‌گر میشود والا کار دادگستری ما در مقایسه با سایر
کشورها خیلی هم تند است برای آنکه سرعت کار دادگستری ما نسبت به انگلستان
روشن شود اجازه می‌خواهد زمانی را که یکی از دادگاههای لندن صرف رسیدگی به
یک دعوی کرد به عنوان مثال عرض کند.

شعبه ۱۳ دادگاه شهرستان لندن (High Court) سه ماه متوالی صبح و عصر
هر روز اقل شش ساعت به یک دعوی که به علت تبعیت آن از قانون ایران موجب
ورود ما به آن شده بود رسیدگی میکرد در حالیکه در دادگستری ما برای چنین دعوائی
جمعا به اندازه یک روز آن دادگاه یعنی فقط شش ساعت وقت صرف میشود ولی این
شش ساعت به‌علت کثرت کار و سیستم غلط دادرسی طی جلسات چندین‌ماهه انجام
میگیرد.

پس ملاحظه میشود که کار در دادگستری ما سریع‌تر است و عیب و نقص آن
مربوط به همین سرعت است و لیکن باوجود این سرعت بیقاعده چون مقدار مراجعات
بعلت همین سرعت که مانع دقت کافی میگردد روز بروز بیشتر میشود لاجرم کثرت
کار موجب تاخیر در نتیجه شده است.

نتیجه آنکه عیب دادگستری ما در کندگی آن نبوده بلکه در سرعت بیقاعده‌ای

است که اولاً احقاق حق را تا درجه بسیار زیادی دشوار و مشکل میگرداند ثانیاً کثرت ارباب رجوع بین زمان مراجعه و حصول نتیجه چندان فاصله ایجاد میکند که اثر روانی و تربیتی حکم دادگستری بکلی از میان می‌رود و لذا در تحلیل نهائی گناه آنچه بعنوان گناه بودن شیوع یافته به گردن سیستم دادرسی می‌باشد و این سیستم است که باید اصلاح گردد. یعنی سیستم دادرسی فعلی را باید با سیستم دادرسی درست و صحیح، با سیستمی که ممالک متحده آمریکا - انگلیس - هندوستان دارند تعویض کرد. اینست راه حل ما، اینست آن نظری که ما میتوانیم عرضه بداریم و بالاخره اینست پیشنهاد ما.

تغییر سیستم دادرسی

تمام کندها و لنگی‌ها و کثرت دعاوی و هجوم به دادگستری ناشی از بدی سیستم دادرسی فعلی است و عیب اساسی این سیستم که به نوبه ناشی از عیوب و نقایص متعددی میباشد این است که در حق‌گزاری به اندازه کافی دقیق نیست. محتاج به تذکر میداند که سیستم دادرسی باید چنان دقیق و مجهز و منطقی باشد که بیم و امید و هراس و دلگرمی به ظالم و مظلوم ببخشد نه آنکه متجاوز با اطمینان به ناتوانی سیستم عالماً عامداً تعهدات خود را زیر پا نهاده تجاوز دیده را به دادگستری حواله دهد.

به نظر نگارنده در انتخاب سیستم خیلی بیش از اندازه از ابزار غلط و ناصحیح «دادگستری» فصل خصومت میکند نه احقاق حق، استفاده شده است. من فکر میکنم که بانیان و خالقان آیین دادرسی سیستم لاتین و مخصوصاً معاصران و متأخران آنها بی‌تأمل و نسنجیده مقررات آیین دادرسی را بیش از پیش مفصل و پیچیده کرده حقوق ماهوی را فدای تشریفات کرده‌اند. تردیدی نیست که آیین دادرسی برای کمک به احقاق حق است. براین تقدیر کاربرد آن میبایست در طریق احقاق حق و متفرع برآن باشد نه آنکه چنان توسعه‌ای بیاید که مصداق فرع زاید بر اصل گردد.

خلاصه آیین دادرسی باید آن باشد که قاضی رسیدگی‌کننده تشخیص میدهد و میخواهد نه آنکه دست و پای او را ببندد. دقت در کار آیین دادرسی نشان میدهد که ما اساسی‌ترین قاعده علمی و عقلی را زیر پا گذاشته‌ایم. در تمام رشته‌های علمی و تکنیکی وقتی شخص نتیجه و محصولی می‌خواهد تمام وسایل و ابزار را به میل مجری تدارک و به اختیار میگذارد و فقط در کار دادرسی است که با وسایل و ابزاریکه علی‌رغم میل و تشخیص مجری فراهم شده ثمره مطلوب را توقع داریم. به هر صورت آیین دادرسی باید در خدمت قاضی و حقوق ماهوی باشد نه آنکه قاضی و حقوق ماهوی به خدمت آیین دادرسی درآمده باشند و براین تقدیر میبایست سیستم مفصل و معضل فعلی را با سیستمی ساده که دست قاضی در آن کاملاً باز و در حقیقت ابزار اختیاری قاضی باشد تعویض کرد و از آنجا که در دنیای کنونی بیش از دو سیستم برای این امر وجود ندارد سیستم لاتین و سیستم انگلوساکسون یا سیستم سنتی خودمان،

بنابراین وقتی سیستم فعلی معیوب و نارسا باشد طبیعتاً باید به سیستم انگلوساکسن که تقریباً همان سیستم اسلامی و حقوق سنتی خودمان می باشد رو آوریم. همانطوری که تشریح شد مشخصات سیستم انگلوساکسن یا سیستم قدیمی اسلامی خودمان سادگی و اختیاری بودن آنست به این معنی که سیستم به اختیار قاضی است نه آنکه قاضی اسیر مقررات آن باشد پس در مقایسه دو سیستم بحث از امتیاز سیستم قدیمی نمیتواند مطرح گردد زیرا سیستم قدیمی تقریباً عبارت از تدابیر و تصمیماتی است که در هر مورد قاضی به تشخیص و سلیقه خود اتخاذ میکند و لذا آنچه میبایست به بحث گذاشته شود عیوب سیستم لاتین یا سیستم فعلی است. تردیدی نیست که ذکر تمامی عیوب سیستم فعلی نه فقط در این مختصر نمیگنجد بلکه به اندازه یک کتاب وقت و حوصله می خواهد و لذا نگارنده رؤوس آنها را تا آنجا که صفحات این مقاله اجازه میدهد به بحث میگذارم.

اینک عیوب سیستم فعلی:

۱- غافلگیری طرف - بدون آنکه مؤسین آیین دادرسی سیستم لاتین قصد و نیت غافلگیری یک طرف را به نفع طرف دیگر داشته باشند، چون پیوسته سرعت دادرسی مورد نظرشان بوده، مواد قانون را چنان انشاء کرده اند که حقوق خواننده و یا خواهان تضییع شده است.

ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی را در نظر بیاورید این ماده فقط سه روز به خواننده برای ملاحظه اصل مستند مهلت میدهد، این سه روز آن اندازه نیست که خواننده بتواند وکیل و کیلی انتخاب و او را ملاقات و دعوی و مستندات را با وی در میان بگذارد.

ماده ۳۷۷ و ۳۷۹ و بطور کلی مواد مربوطه به رسیدگی ادله دعوی اغلب مبتنی بر غافلگیری است یعنی تاخواننده و یا خواهان بخوانند به خود بچنبد فرصت دفاع یا اقامه را از دست داده اند، بدیهی است ثمره چنین دادرسی که یکطرف توانسته باشد طرف دیگر را غافلگیر کند موجب رواج تعدی و تجاوز و هجوم کار به دادگستری میگردد.

۲- کانالیزه بودن قاضی - در سیستم فعلی مقررات آیین دادرسی چنان دست و پای قاضی را بسته که گویی قانون دادرسی را در کانالی قرار داده که به هیچ

۱) عده ای از حقوقدانان شرقی معتقدند که انگلستان سیستم دادرسی خود را از حقوق اسلامی و از آنچه متعلق بما بوده اقتباس کرده است اعم از اینکه این عقیده صحیح باشد یا غلط این حقیقت مسلم است که ما خیلی قبل از انگلستان سیستم دادرسی آنها را داشته ایم و تنها یک تصادف تاریخی نامطلوب سبب گردیده که ما از سیستم خودمان که کاملاً طبیعی و ساده و منطبق با حقایق اشیاء بوده دست کشیده و سیستم دادرسی لاتین را که در آن هدف فدای وسیله میشود بپذیریم.

تصادف تاریخی نامیمون عبارت است از اینکه بهنگام تشکیل دادگستری جدید آندسته از حقوقدانان ما که بزبان خارجی آشنائی داشته اند فرانسه میدانستند و با تشکیلات حقوقی فرانسه آشنا بوده اند.

طرف نمیتواند نظر افکند. اغلب اتفاق می افتد که قاضی ادراک میکند که یکطرف ناحساب و بی حق میگوید و لیکن چون آیین دادرسی دست او را بسته نمیتواند کاری بکند و سرانجام حکمی صادر میکند که خلاف حق و وجدانش میباشد.

ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی از بدترین نهادهای سیستم فعلی است زیرا چنان قضات را میترساند و دست آنها را می بندد که قدرت قضاوت و اتخاذ تصمیم را از آنها میگیرد. نگارنده هر وقت حکمت اجرای عدالت را با این ماده مقایسه میکنم متأسف میشوم، چه، می بینم از یکطرف قاضی را به عظیم ترین و مهم ترین کار یعنی به امری که در آغاز زندگی بشر مخصوص پیامبران بوده مأمور کرده اند و از طرف دیگر به او میگویند اگر تو احساس کردی که دلیلی به نفع یکطرف در فلان جا وجود دارد و ذینفع اعلام نکرده حق نداری آن دلیل را بنواهی. واقعاً مسخره است! با این منع قاضی چه «حقیقتی را میتواند کشف کند». این ماده بتنهایی معادل پنجاه درصد عیوب سیستم است زیرا درکشور ما که وکالت در دعاوی الزامی نیست و افراد قوای نامساوی دارند بیطرفی مورد نظر مؤسسين این نهاد همیشه به نفع طرف قوی و احياناً متجاوز تمام میشود و همین امر سبب میگردد که احقاق حق درست و دقیق انجام نگرفته موجب تشویق متجاوز به تعددی و تجاوز گردد.

این توضیح را باید عرض کنم که بیطرفی قاضی به معنایی که مؤسسين آیین دادرسی در نظر داشته اند نبوده و نیست بلکه منظور از بیطرفی، بیطرفی در اتخاذ تصمیم است نه بیطرفی در کشف حقیقت و لذا ماده ۳۵۸ با بیطرفی قرار دادن قاضی در مقام کشف حقیقت اجرای عدالت را غیر ممکن ساخته به اصطلاح علماء این ماده نقض غرض است زیرا وقتی حقیقت مکتوم بماند قاضی چگونه میتواند حکم به احقاق حق بدهد؟ و به همین جهت است که اینجانب عقیده دارم ماده ۳۵۸ به تنهایی معادل پنجاه درصد عیوب سیستم است.

اجرای عدالت با مفهوم مهم و عالی خود مجوز هرگونه تحقیق و اتخاذ وسایل انسانی برای کشف حقیقت میباشد. اجرای عدالت (بمعنای حق گزارانه فصل خصومت که ما بعلمت ضعف علمی و تحقیقی خود ساخته ایم) آن اندازه اهمیت دارد که خداوند غرض از بعثت حضرت داود و یا لاقلاً یکی از اغراض خود را از مبعوث گردانیدن آن حضرت چنین میگوید:

«یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»

می بینیم که احقاق حق را خداوند وظیفه پیامبرانش قرار داده و اجرای آنرا

با معیار حق خواسته نه با تدبیر «فصل خصومت»

بنابراین باید گفت ارزش اجرای عدالت به میزان احقاق حقی است که در خلال آن انجام میگیرد و به نظر نگارنده فصل خصومت غیر از اجرای عدالت است. این اشتباهی بوده که از همان آغاز مؤسسان و بدعت گزاران سیستم لاتین مرتکب شده اند و با خلق عبارت به ظاهر فلسفی مذکور راه انهدام «احقاق حق» را باز کرده اند.

اکنون برای آنکه معلوم شود که « احقاق حق » در جامعه ما و به دست قضات ما جنبه کاملاً عملی و پراتیکی دارد توضیحات زیر را اضافه مینمایید:

الف - در ماده سوم قانون حمایت خانواده که مقنن اجازه داده دادگاه هرگونه «تحقیق و اقدامی برای روشن شدن موضوع و احقاق حق» به عمل آورد دادگاههای خانواده را به صورت محاکمی مؤثر و مفید درآورده است.

تجربه‌ای که از شش سال کار این دادگاهها به جا مانده نشان میدهد که اولاً قضات آنها و بالنتیجه سازمان قضائی مملکت صلاحیت همه‌گونه اعتماد و اختیار را دارند زیرا با وجود دشواری این قبیل دعاوی معذک قضات شریف و باتقوی و بردبار این محاکم توانسته‌اند به احسن وجه میان اطراف دعوی حق‌گزاری کنند ثانیاً حتی يك مورد هم شنیده نشده (ولو طرف محکوم ادعا کرده باشد) که قاضی دادگاه خانواده خدای نخواستہ از ماده ۳ (که در حقیقت بمنزله ناسخ ماده ۳۵۸ در این مورد است) سوءاستفاده کرده باشد.

به نظر اینجانب این سابقه و تجربه اولاً به‌آنجایی که چندمورد استثنایی تخطی قضات محاکم شرعی سابق را مستمسک قرار داده‌اند پاسخ میدهد ثانیاً ثابت میکند که دادگاههای ما شایسته همه‌گونه اعتماد و بالنتیجه اختیار میباشند و قضات مملکت ما هیچ‌چیز از قضات کشورهای دیگر که دارای سیستم مختار هستند کم ندارند.

ب- در دعاوی کیفری که دست قضات باز است و اسیر مقررات مبتنی بر سلب اعتماد نیستند دادرسان آنها تاکنون مرتکب هیچگونه تخطی و لغزش بی‌اعتمادی نشده‌اند.

بنابراین و به حکم این تجربیات و سوابق تاریخی به‌هنگام انتخاب سیستم میبایست سیستمی را برگزینیم که در آن دست قاضی برای هرگونه تحقیق و اقدامی باز بوده و به‌خاطر چند مورد استثنایی راه کشف حقیقت را به‌روی‌مشارالیه نبندیم.

۳- فقدان ضمانت اجرای صحیح و مؤثر - همان‌طوری که میدانیم از اهم وسایل و تضمینات دموکراسی نظارت عامه مردم بر ترتیب و تنظیم دادرسی و رأی دادگاههاست در اهمیت این مسأله برای دموکراسی همین بس که اصل هفتاد و ششم متمم قانون اساسی رسیدگی به «کلیه محاکمات را علنی» مقرر داشته است توجه به این اصل نشان میدهد که مقنن قانون اساسی چون نمیخواسته «علنی بودن محاکمات» در اختیار مقنن عادی باشد آنرا در زمره اصول قانون اساسی مقرر کرده است.

برای آنکه اجرای این اصل امکان‌پذیر گردد و نظارت عامه از نوشته و کتاب به عمل بپیوندد میبایست سیستمی برای دادرسی انتخاب شود که تا سرحد امکان ساده و انجام تحقیق و محاکمه در مرئی و منظر تماشاچیان واقع شود تا:

اولاً - ادعا و دفاع اصحاب دعوی و وکلای ایشان بدون تعقید و باگسترده‌گی در معرض قضاوت عامه قرار گیرد تا الزاماً مشارالیهم از سخن ناحساب بهره‌یزند چه حیثیت و منافع ممکن‌الحصول اصحاب دعوی و وکلای ایشان ایجاب میکند که افکار و احساس افراد شرکت‌کننده در محاکمه را که جزئی از جامعه هستند به‌جانب خود

جلب نمایند و این موضوع تا اندازه زیادی مانع تعدی و تجاوز میشود.

ثانیاً - رأی حاکم دادگاه نیز در معرض قضاوت عمومی واقع شود.

بدیهی است برای تأمین این مقاصد و اهداف سیستم انگلوساکسن که رسیدگی آن بالتمام و با کیفیت گشاده و گسترش یافته‌ای در مرئی و منظر است بجا و مناسب میباشد.

۴- وکالت در سیستم لاتین بکلی از حقیقت و واقعیت خود دگرگون گردیده است - وکالت در یونان باستان عبارت از کمکی بود که عده‌ای حقوقدان با تنظیم ادعاهای طرف و تفسیر عقود به اصحاب دعوی میکردند و مطلقاً به این معنی نبوده و نیست که وکیل بجای موکل بنشینند و بنیاد ناسالم و ساخته‌های خلاف واقع موکل را با مهارت و استادی خویش بکرسی بنشانند.

درست است که وکیل نباید دعوی ناحق بپذیرد و بیشتر از وکلام باین سنت عمل میکنند ولیکن این دستور اخلاقی و انتظامی بشرطی میتواند جامه عمل بپوشد که موکل حقایق را بوکیل خود بگوید من فکر نمیکنم که در مملکت ما از هر صد مورد دعوی ناحق حتی یک مورد موکل حقیقت امر را بوکیل خود گفته یا بگوید و لذا این تکلیف عملاً فایده‌ای در منع وکلام از طرح دعوی ناحق نداشته است.

بعلاوه طبیعت و ماهیت کار وکالت با آنچه علمای اخلاق و مقنن از وکیل خواسته‌اند درست در نمیآید زیرا:

اولاً چیزی که از وکیل خواسته شده داوری براساس اظهارات یکطرفه خواهان بدون استماع مدافعات طرف است. در نهایت روشنی میتوان دریافت که چنین پیش داوری همان نتیجه ضرب‌المثل «یکطرفه بقاضی رفتن» را ببار میآورد.

ثانیاً حکم تعداد زیادی از مسائل حقوقی بنحوه تفکر و ادراک و استنتاج شخص قضاوت‌کننده مربوط میگردد و بنابراین وکیل یا قاضی چه نحوه ادراک و تفکر در مسائل حقوقی داشته باشند حکم قضیه متفاوت میشود و از آنجا که قلمرو حقوق مانند قلمرو ریاضی نیست که مسائل آن فقط یک پاسخ داشته باشد لذا از چنین پیش‌داوری نتیجه چندانی بدست نمیآید.

پس بهترین روش استفاده از وکالت در دعاوی همان است که در آغاز وکالت برای آن بوجود آمده باین نحو که وکیل فقط در اقامه و توضیح و دفاع بمدد موکل خود بشتابد نه آنکه بجای او بنشیند و موکل ساخته‌های ناسالم خود را بدست استادی بسپارد که او ناهمواریهای آن ساخته تقلبی را با ابزار حقوق و قانون صیقلی و پرداخت کند.

بر این تقدیر سیستم دادرسی انگلوساکسن یا سیستم سنتی خودمان که موکل خود در دادگاه حاضر شده و بتحقیقات شخصاً پاسخ میدهد از اینجهت نسبت به سیستم لاتین فوق‌العاده امتیاز دارد نکته جالب این است که در سیستم لاتین طرف دعوی و حتی دادگاه حق ندارند سؤال و تحقیقی از این آقای وکیل بکنند بلکه دادگاه باید منتظر بماند تا آنچه این آقای وکیل یعنی این استاد حقوق مقتضی و طیباً بنفع موکل خویش بداند عرضه کند.

در چنین شرایطی واضح است در دعاوی که یکطرف توانسته باشد با زبردستی اسناد خالی‌الوجه یا ادله خلاف حقیقت و واقع بدست آورد بندرت حقیقت کشف میشود و در حالت مکتوم ماندن حقیقت نه فقط اجرای عدالت بمعنای کامل کلمه صورت نمیگیرد بلکه متعدی و متجاوز برای عملیات تجاوزکارانه آینده چیره میشود. قطع نظر از آنچه گفته شد بر فرض که وکالت در گذشته و حتی تا قرن ما توانسته باشد با الگوی سیستم لاتین نقش بالنسبه مفید و مؤثری در ادامه حیات قضائی جوامع بازی کند مسلماً از این ببعد دل آن بنحو سابق در اجرای عدالت منفی و موجب گسترش بی‌عدالتی و توسعه تعدی و تجاوز میگردد زیرا:

تا قبل از ایجاد و تأسیس اسناد تجاری (برات - سفته - چک) همیشه سند دلیل اثبات عقد یا ایقاع بود و لذا اولاً هیچگاه مردم بشخصه و بنفسه منشأ صدور سند نبودند بلکه اسناد بوسیله حکام و محاضر شرع تنظیم و تسجیل میگردد ثانیاً پیوسته سند ملصق و منضم بمقد بوده مستقل از آن وجود پیدا نمیکرد تا سوءاستفاده بمقیاس وسیع کنونی از سند ممکن باشد ثالثاً نقل و انتقال سند فی‌نفسه و جدا از عقد یا ایقاع متناسب مقدر نبود.

اما اکنون که اسناد تجاری مانند اسکناس دست بدست میشوند و هر فردی میتواند بهر میزان بخواهد از چنین اسناد الزام‌آور صادر کند و خود اسناد فی‌نفسه دارای ارزش و اعتبار بوده از منشأ صدور خود بکلی جدا میافتند و قابلیت نقل و انتقال آنها بهمان سهولت اسکناس میباشد نشستن وکیل در محکمه بجای موکل و مصونیت صاحب دعوی از تحقیق دادگاه و وکیل طرف نامعقول و غیرمنطقی و بمثابه تنفیذ اعمال تجاوزکارانه افرادی است که میتوانند با چیره‌دستی سفته و چک صوری از مردم ساده دل و خوش‌باور بدست آورند.

ماحصل کلام اینکه وکیل و موکل هر دو میبایست در دادرسی شرکت داشته باشند و وکیل هر طرف بتواند از موکل طرف دیگر مستقیماً و یا بوسیله رئیس دادگاه تحقیق کند. ضمناً اینموضوع ضرورت الزامی شدن وکالت را برای قسمتی از دعاوی لااقل اثبات میکند.

۵- انجام کارشناسی در این سیستم نیز ناصحیح و دور از مبانی عقل و منطق اجرای عدالت است، چه در این سیستم کارشناس هر نظری بخواهد میدهد و هیچگاه مانند سیستم انگلوساکسن مکلف نیست که به دادگاه بیاید و اولاً نظر خود را در حضور اصحاب دعوی و در شکل تحقیق بگوید ثانیاً در خصوص اساس و منطقی که این نظریات بر آن بناگردیده بتفصیل سخن گفته و مورد تحقیق و سؤال و جواب واقع شود.

روشن است که با چنین سیستم دادرسی نتیجه باید همین باشد که هست یعنی تشکیلات دادگستری هرروز توسعه بیابد و قضات آن زیر فشار کار خسته شوند ولی جامعه ثمره مطلوب به‌دست نیاورد و مردم هرروز بیشتر ناراضی شوند و فریاد کند بودن کار دادگستری همهجا را پرکند.

بله جناب آقای نخست‌وزیر وقتی سیستم دادرسی از احقاق حق که تکلیف و
وظیفه او است فراماند متعدیان و متجاوزان چیره میشوند و تعداد آنها افزون
میگردد و «ملت دعوایی میشود»

جناب آقای نخست‌وزیر این از بدیهیات است که هر وقت هراس از دادگستری
در دل متجاوز از بین برود تعداد متعدیان و متجاوزان اضافه شده کار دادگستری
روز بروز بیشتر ودقت آن کمتر میشود و از آنجا که این علت و معلول (افزایش
حجم کار و کم شدن دقت) روی یکدیگر تأثیر متقابل دارند وضع چنان میشود که
اکنون شده و کاخ دادگستری میخواید از کثرت کار و فشار مراجعان منفجر گردد.
محتاج به توضیح میداند که استخوان‌بندی اخلاق هر جامعه‌ای را دادگستری
آن جامعه میسازد پس هرگاه حق‌گزاری در دادگستری یک مملکتی خوب و دقیق
باشد اساس اخلاقی آن جامعه خوب و صحیح خواهد بود و بعکس چنانچه احقاق
حق در دادگستری‌کشوری دقیق نبود اخلاق آن جامعه نمیتواند خوب و صحیح باشد زیرا
افراد هر جامعه‌ای هر قدر پیشرفته و با فرهنگ باشند مردمی در آن یافت میشوند که
بدون هراس از دادگستری به حقوق خود قانع نیستند. بنابراین میتوان گفت ضامن
اجرای حسن‌انظام پایه‌های سیاسی اخلاق یک جامعه دادگستری آن است و فرهنگ و
روزنامه‌ها و فلاسفه و مبلمان دینی و اجتماعی رویه‌ها و تزیینات استخوان‌بندی را که
دادگستری ساخته میپوشانند. بعبارت دیگر استخوان‌بندی و اساس اخلاقی را که
دادگستری میسازد این مؤسسات تلطیف میکنند.

تجربیات مملکت ما و کشورهای دیگری که با سیستم دادرسی ما اداره میشوند
نشان میدهد که این تشخیص درست است یعنی وقتی سیستم در حق‌گزاری دقیق
نبود اخلاق جامعه خراب میشود و خرابی اخلاق جامعه موجب هجوم به دادگستری میگردد.
یکی از دوستان که به تازگی از پاریس آمده نقل میکرد که دادگاههای جنحه
پاریس روزانه تا ۴۵ پرونده رسیدگی میکنند و در دادگاههای خانواده آن دیار
ده دعوی مورد بررسی واقع میشود در همین زمان یک دادگاه سطح شهرستان در
لندن سه‌ماه فقط به یک دعوی رسیدگی میکند. باوجود این مدت طولانی اشتغال و
باوجود اینکه جمعیت لندن بیش از جمعیت پاریس است و تعداد دادگاههای پاریس
خیلی بیش از لندن میباشد معذک کمی ارباب رجوع به دادگستری لندن آن اندازه
محسوس است که توریست‌ها در میان اصحاب دعوی شناخته میشوند در حالیکه کاخ
دادگستری ما و دادگستری پاریس از شدت مراجع میخواید منفجر گردد. اینست
تفاوت دو سیستم. اینست آن موهبتی که یک سیستم دادرسی خوب میتواند به‌سازمان
قضایی یک کشوری اعطاء کند.